

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

جلسه: ۳۹

صفحه ۱

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم

اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الرحیم.

این بحثی را که راجع به متن حدیث بود و اختلاف متن، این مثالی را که اخیراً زدیدم حالا رویش یک کمی صحبت بیشتری بشود چون این مثال هم فایده داشت به خاطری این که علت اختلاف پیدا بشود سبب اختلاف، و نمونه های عینی که تأثیرگذار است و بعدش هم یک نکته دیگری که باید بالاخره آخر بحث بهش برسیم، سر انجام بحث انشاء الله به آن ختم بشود کیفیت حل این اختلاف بالاخره حالا فرض کنیم دو نسخه از کتاب علاء ابن رزین در اختیار ما بود بالاخره چه کار باید بکنیم، بالاخره این نسخه را قبول کنیم یا آن نسخه یعنی مجرد این که طرح بدیم اختلاف متن این کافی نیست، راهی برداشت این اختلاف را هم باید متعرض شد که عادتاً یک قسمت بحث آن است که کیفیتی عرض شد که اولاً با این مثالی که ما زدیم در این روایت واحده که ظاهراً واحد است از کتاب علاء ابن رزین بود، آن وقت راه شواهدی هم اختلاف را و هم راهی شواهد رفع اختلاف را، البته عرض کردیم ظاهرش این است که مرحوم شیخ طوسی را مایستحلون در جلد هفت آورده در ابواب میراث به نظرم روایت دیگر هم دارد، همان جلد هفت ابواب میراث مایستحلون را بیاورید و روایت مایستحلفون را در جلد ده آورده، اصولاً به طور کلی شیخ طوسی تأثیرگذارترین فرد در فقه شیعه و معارف شیعه است در همه جهات این به طور کلی، در کلامش در تفسیرش، در حدیثش، در رجالش، در فهرستش، در فقه اش، حتی در فقه خلاف تقریباً اولین کتاب در شیعه آن، البته تذکره علامه دقیق تر است چون از بعدها گرفته لیکن هنوز وقتی نقل می کنند عبارت خلاف را می آورند، قال الشیخ فی الخلاف هنوز به عنوان فقه مقارن با این که تذکره علامه دقیق تر است از کتاب مغنی گرفته، یا از شرح کبیر گرفته،

س: مفصل تر هم است

ج: مفصل تر هم هست، و در نحو اقوال دقیق تر است لیکن هنوز که هنوز است کتاب خلاف جایگاه خودش را پس بنابراین و چون شیخ هردو را آورده در حقیقت در بین شیعه هم اصلاً تا آن جایی که من دیدم یا اگر علماء یا متنبه نشدند که این دو تا متن یکی است یا اگر هم متنبه شدند چون شیخ این کار را انجام داده، قبول کردند، و به عبارت دیگر چون این ها ظاهراً اختلاف متن را منشأ و سرچشمه اختلاف و تعارض حدیث می دانند، خب وقتی تعارض نباشد اختلاف متن را حساب نمی کنند دقت کنید اصل مطلب،

س: هردو مثبت اند

ج: چون هردو مثبت اند، مایستحلون جای خودش، مایستحلفون جای خودش این را از باب تعارض نمی گیرند اصلاً نگرفتند یا واقعاً متنبه شدند، ظاهرش که خود شیخ متنبه، یکی را یکی کتاب آورده، یکی را یک کتاب، سه جلد هم مابین شان فاصله است آیا آقایان دیگر هم متنبه شدند من نمی دانم حالا نسبت نمی دهم، اما تا آن جایی که در این کتاب هایی که ما دیدیم در قاعده الزام شاید مثلاً بعضی از این معاصرین متنبه شدند قدیمی ها ندیدیم متنبه شدند که این حدیث در یک کتاب دیگری ایشان این طور آمده، و این حدیث با آن یکی است بعد هم عظمت شیخ از یک طرف و این که مثلاً مرحوم شیخ قائل به حجیت خبر ثقه هست

و هر دو خبر به لحاظ وثاقت توثیق شدند و ظاهرش این طور است یعنی ظاهر این طور است که این ها تعارض کلاً ندیدند، یعنی اختلاف متن را جداگانه بررسی نکردند، همان تعارض را حساب کردند، فرض کنید همین روایت همین باب کافی جلد هفتمش را بیاورید، باب استحلاف القرآن بیاورید بابا،

س: این من تهذیب را فرمودید، روایت يستحلون را بیاوریم

ج: حالا بعدش حالا مال کافی را بیاورید که پنج تا حدیث دیشب خواندیم، استحلاف اهل الكتاب، استحلاف الکفار، مثلاً ببینید در این جا مرحوم کلینی عده ای از روایات را آورده که نمی شود کفار هم باید به الله قسم بخورند، دقت می کنید قسم شان این روایت می گوید نه، بما يستحلون به تورات و انجیل و کتاب اویستا مثلاً قسم بخورند،

س: باب استحلاف اهل الكتاب جلد هفت صفحه چهار صد و پنجاه،

ج: خب یک،

س: یک عن اهل الملل يستحلون قال لا تحلفون الا بالله عز و جل،

ج: یعنی قبول نمی کند، خب با سندش بخوان تا معلوم هم بشود،

س: علی ابن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبي،

ج: کتاب حلبی معروف و احتمالاً کتاب یکی بالاخره، ابن ابی عمیر از کتاب حلبی گرفته، کتاب معروف و مشهور، بلی بفرمایید،

س: قال سئلت ابا عبدالله عليه السلام عن اهل الملل يستحلون قال لا تحلفون الا بالله عز و جل،

۵: ۱۸

عده من اصحابنا عن احمد ابن محمد ابن خالد عن عثمان ابن عيسى عن سماعة عن ابی عبدالله

ج: این هم طریق واقفیه است معلوم می شود در فقه واقفیه این جور، آن طریق امامیه بود این فقه واقفیه،

س: سئل هل يستحلف احداً يحلف احداً من اليهود و النصارى و المجوس بآلهم قال يصلح لاحد ان يحلف احداً الا بالله عز

و جل، حدیث سوم علی ابن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السكونی عن ابی عبدالله

ج: این هم که از اهل سنت است،

س: ان امير المؤمنين عليه السلام استحلف يهودياً بالتورات التي انزلت على موسى عليه السلام

ج: این معارض است، یعنی تورات حقیقی که، گفته شده آن تورات در مدینه هم بوده یعنی اصل آن تورات فاتوا بالتورات

فاتلوا بعدش هم گفته شده پیغمبر وقتی رجم پرسیدند گفت تورات را بیاورید دست گذاشت در این که این آیه رجم است این

گفته شده، و گفته شده یک نسخه ای از تورات مصحح هم تا آن زمان بوده، خود از یهودی ها هم نقل، یک تحریف ها بعد از آن

زمان است بفرمایید، البته اصل این تحریف و نسخه های جدید مال عزیر است، عزراء این بود که تورات را دو مرتبه نوشت و

این ها و بعد تورات را برد حالا دیگر آن شرحش جای خودش بفرمایید،

س: بلی حدیث چهارم محمد ابن یحیی عن احمد ابن محمد عن الحسين ابن سعيد عن النذر ابن سوید عن هشام ابن سالم

عن سليمان ابن خالد عن ابی عبدالله عليه السلام، قال لا يحلف اليهودی و لا النصارى و لا المجوسی بغير الله، ان الله عز و جل

يقول فاحكم بينهم بما انزل الله، حدیث پنجم باز عنه،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۳

جلسه: ۳۹

ج: این درست بود و از طروق امامیه بود این یکی قبلی از کتاب حسین ابن سعید، بقیه‌اش هم امامیه هستند،
س: عنه عن النذر ابن سوید عن القاسم ابن سلیمان عن جراح المدائنی عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یحلف بغير الله و قال
الیهودی و النصرانی و المجوسی لا تحلفوهم الا بالله عز و حلّ،

ج: البته این یک نکته‌ای دارد حالا این نکته را هم حالا به مناسبتی که ایشان خواندند یک نکته‌ای دارد اولش می‌گوید عن قاسم
ابن سلیمانی عن جراح المدائنی البته این دوتا با همدیگر خیلی استاد شاگرد هستند، یعنی کتاب به این دوتا نسبت داده بشود
مشکل دارند هردو شان حالا غیر از آن جهت، ببیند عن جراح المدائنی قال بخوانید، عن ابی عبدالله قال

س: قال لا یحلف یا لا یحلف بغير الله و قال

ج: ببین لا یحلف بغير الله این خیلی مبهم است یعنی چه قال لا یحلف بغير الله

س: چرا؟ چون در فقه شیعه هم در بین خود شیعه هم می‌گویند خب باید به اسم جلاله باشد

ج: بلی نه این در، نه اصلاً لا یحلف بغير الله یعنی امام فرمود لا، یک بحثی هست این بحث را حالا باید جای دیگر مطرح کرد
چون جاهای دیگر هم آمده این کار اختصاص به این جا ندارد می‌گویند مرحوم کلینی، گاهی اوقات صدر حدیث یا محل حدیث
را بر می‌دارد عنوان باب قرار می‌دهد آن وقت جواب که می‌آید جواب ابتداءً مبهم است با ملاحظه عنوان باب معلوم می‌شود چه
بوده؟ عنوان باب این هم تا حالا چون نشنیدید، من لذا گفتم این جا،

س: عجیب است

ج: خیلی عجیب است دارد غیر از این هم در باب صلات هست این‌ها اصلاً من نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم، گفتم این
فایده را این جا بگویم، ایشان عنوان بابش استخلاف اهل الکتاب قال لا یحلف بغير الله این در حقیقت مرحوم کلینی عنوان سؤال را
برداشته عنوان باب قرار داده، یعنی سئلت اباعبدالله عن استخلاف اهل الکتاب فقال لا یحلف بغير الله این خیلی،

س: کجاست این که ابتداءً امام شروع کرده باشد بفرماید لا یحلف

ج: غیر از این هم دارد در کافی آمده،

س: پس

ج: نه یعنی سؤال را حذف کرده، قرارش داده در عنوان باب، باب خودش

س: چرا فرض می‌گیریم که سؤالی هست،

ج: چون اصلاً یحلف بغير الله که معنی ندارد،

س: چرا نشود

ج: قال لا یحلف بغير الله این که معنی ندارد این استخلاف اهل الکتاب بوده مگر این که بگوییم این مراد بین مسلمانها باشد
خب خلاف ظاهر است،

س: همان

ج: نه اصلاً باب استخلاف اهل الکتاب است

س:

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۴

جلسه: ۳۹

۹: ۴۲

نه الآن روایت را بخواند

ج: بخواند

س: بعد و اما آن‌ها آن‌ها را هم می‌گویند این جور

ج: خب می‌گویم ایشان بگویند و الیهودی یعنی توضیح بدهد و قال الیهودی و النصرانی،

س: مسلمان‌ها سوا می‌کند، در مسلمان‌ها باید اسم جلاله باشد

ج: بعید است علی ای حال این جا حالا مثلاً چون قال بعدی آمده ممکن است اما این دارد در کافی در کافی این آمده حالا این نکته‌اش را گفتم حالا این جا تطبیق بشود یا نه؟ اما در کافی این است،

س: که عنوان باب

ج: که عنوان باب سؤال است جواب را مرحوم کلینی آورده عنوان سؤال را نیاورده با عنوان باب معلوم می‌شود خب بفرمایید

این مال پس این‌ها را ببینید جلد ده کتاب تهذیب همین احادیث را شل جواب داده،

س: جلد نه است جسارتاً

ج: همان یستحلفون در جلد ده تهذیب بود، یا نه تهذیب یا هشت تهذیب است،

س: یستحلفون را

ج: یستحلفون را بیاورید

س: این را معارض است ببینید این جا معارض است آن جا می‌گویند يجوز علی کل دین مایستحلفون این جا می‌گویند نه بغیر الله

نمی‌شود این معارض است می‌خواستم این را بگویم، اما این که یستحلفون معارض نیست اختلاف متن است اگر باشد، آن یستحلفون را بیاورید

س: بلی این جلد هشت است صفحه،

ج: من گفتم ده است اشتباه هشت درست است بلی بفرمایید،

س: باب الایمان و الاقسام صفحه دویست و هفتاد و هفت، قال الشیخ رحمه الله و لایمین عند آل محمد علیهم السلام الا بالله

و اسمائه فمن حلف بغیر الله کانت یمینه باطله، بعد ایشان چندتا حدیث آوردند که،

ج: این جا مرحوم شیخ مفید با کلینی همراه شده که باید الله باشد بغیر الله نمی‌شود تأیید کرده مطلب کلینی را،

س: کلاً که قسم باید به الله باشد این‌ها را می‌فرمایند

ج: البته حلف ممکن است اما اگر حلف باشد باب قضاوت است،

س: بلی بعد حدیث چهارم می‌رسد به همین بحث اهل کتاب، یونس ابن عبدالرحمن عن اسحاق ابن عمار قال قلت لابی

ابراهیم علیه السلام رجل قال هو یهودی او نصرانی لم یحلف کذا، و بعدی پنجاه حسین ابن سعید عن النذر ابن سدید عن هشام

ابن سالم عن سلیمان ابن خالد

ج: این همینی است که کلینی آورد،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۵

جلسه: ۳۹

س: عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یحلف الیهودی و لا النصرانی و لا المجوسی بغیر الله ان الله یقول و انا احکم بینهم بما انزل الله، حدیث ششم و عنه عن نذر ابن سوید عن قاسم ابن سلیمان عن جراح المدائنی

ج: همینی که باز کلینی آورد،

س: عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا یحلف بغیر الله و قال الیهودی و النصرانی و المجوسی

ج: شاید اولی را یحلف نخوانیم، لا یحلف بغیر الله

س: لا یحلف

ج: اصلاً قسم نباشد قسم خودما یعنی خود عادی ما این اگر بخواهیم می‌گوییم تقطیع نکرده

س: و المجوسی لا تحلفوهم الا بالله، هفتم عنه عن عثمان ابن عیسی عن سماعه

ج: این را هم کلینی آورده بود، از طریق واقفیه،

س: هل

۵۰: ۱۲

احد ان یحلف احداً من الیهودی و النصرانی و المجوس بالآلهم فقال لا یصلح لاحد ان یحلف احداً الا بالله

ج: این لا یصلح یعنی صحیح نیست نه این که مکروه است یعنی مستحب نیست این لا یصلح ما یک توضیحی دادم اصطلاحاً وقتی می‌خواستند یک مطلبی را که از سنت است بیان بکنند اگر حرام بود نمی‌گفت حرام، حرام آنی که در کتاب آمده، اگر در غیر کتاب بود به سنت رسول الله بود لا یصلح، لا احب ذلک این طوری، یکره، لیکن مراد حرمت است نه مراد کراهت باشد بفرمایید توضیحاتش را هم جای دیگر

س: ایشان سه تا روایت معارض را از الآن می‌آورند

ج: بعد چه می‌گوید خود شیخ و اما ما رواه

س: یکی یک روایت یستحلفون مال ابن ابی عمیر است عن حماد عن الحلبی عن

ج: این هم هست این را هم کلینی آورده بود،

س: آن که الآن در کتاب چیز بود بعد روایت فضاله عن الاعلی، عن صفوان ابن یحیی را می‌آورند که سئلت عن الاحکام فقال

فی کل دین مایستحلفون بعد حدیث بعدش سمعت اباجعفر علیه السلام یقول قضی علی علیه السلام فیمن استحلف رجل من اهل

کتاب بیمن صبر ان یستحلف بکتابه و ملته و حدیث بعدی هم این سومین حدیث معارض محمد ابن یعقوب عن علی ابن

ج: همین مال سکونی دیگر،

س: بلی سکونی عن امیر المؤمنین استحلف یهودیاً

ج: این هم بالتورات التي انزلت

س: علی موسی علیه السلام بعد شیخ می‌فرماید الوجه فی هذین الخبرین سه تا بوده می‌گویند هذین الخبرین،

ج: خب

س: ان الامام يجوز له ان يحلف اهل الكتاب بكتابهم اذا علم ان ذلك اردع لهم و انما لايجوز لنا ان نحلف احداً لا من اهل الكتاب و انما لايجوز لنا ان نحلف احداً لا من اهل كتاب و لا غيرهم الا بالله

ج: یعنی به اصطلاح یکی مال مقام قضاوت است یک قسم عادی است قسم عادی که می خوریم مثلاً به دکاندار یهودی است بهش بگوییم می گوید می خواهم به تورات قسم، می گوییم نه، به الله قسم بخور یعنی یکی را امام زده یکی را به باب قضاوت زده یکی را توجیه کرده جمع بین کرده بین روایت یکی را به امام زده، یکی را به قسم های که بین ما متعارف است، قسم بخور،

س: این که می گوید حتی اهل کتاب را هم می گوید نمی سازد با آنی که متعارف است بین ما

ج: چرا دیگر،

س: در بین ما و اهل کتاب، ما وقتی می خواهیم قسم بدهیم، قسم بدهیم دیگر اهل کتاب را دیگر، بحث همان قضاوت می شود دیگر

ج: نه دیگر قسم بدهیم در باب قضاوت، می گوید در باب قضاوت به همان کتاب خودش، اما

س: نه امام نسبت به خود ما دارد، قضاوتی

ج: بخوانید عبارت را الآن نه،

س: ولی امام به غیر الله می تواند قسم بدهد،

ج: بدهد امام،

س: ما نسبت به اهل کتاب چه طور بالله

ج: باید بگوییم الله بگو الله به کتابش می شود، به تورات

س: قسم خوردن دیگران است

ج: نه مال مقام قضاوت نیست قسم عادی مرادش این است قسمی که ما در بازار می خوریم قسم بخور که این را این قدر خریدی مثلاً، می گوید مثلاً به تورات می گوید نه به تورات نگو بگو به الله، این جا نمی شود، اما در باب قضاوت به تورات اشکال، این کیفیت جمع شیخ است خب خلاف ظاهر است همین جمع تبرعی که می گویند همین است دیگر خب، جداً خلاف ظاهر است بفرمایید آقا، آنی که کلینی آورده مربوط به باب قضاوت است شیخ هم مربوط به مقام قضاوت است فرق نمی کند، بعد بخوان عبارت را یکبار دیگر،

س: عبارت را می خوانم الوجه فی هذین الخبرین ان الامام يجوز له ان يحلف

ج: الامام يحلف اهل الكتاب

س: بكتابهم اذا علم ان ذلك اردع لهم

ج: این هم با این قید که اگر واقعاً مثلاً بگو به قرآن قسم فایده ندارد اما بگوید به تورات اثر می کند،

س: و انما لايجوز ان نحلف احداً لا من اهل كتاب و لا غيرهم الا بالله و لا تنافی بین الاخبار

ج: این بین خودمان اگر باشد قسم های که مردم بین خودشان می خورد

س: خیلی بعید است که آدم

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۷

جلسه: ۳۹

ج: خیلی بعیده

س: حالا دیگر گفت اهل کتاب هم حق نداشته باشد که به

ج: نه این،

س: استبصار یک چیزش را اضافه کرده فقط، گفتند و انما لایجوز لنا ان نحلفهم لانا لانعرف ذلک و اذا عرفنا ذلک جاز ذلک
ایضاً لنا،

ج: یعنی لانعرف این که اردع باشد، نه نه اردع باشد این ها را ردع بکند،

س: مقام را یکی گرفته ایشان؟

ج: بلی آقا؟

س: ببخشید مقام را یکی گرفته با این حساب

ج: با این حساب یکی گرفته، اما می گوید چون نمی دانیم به الله قسم بدهیم اگر می دانیم که به تورات قسم بخورد برایش مهمتر
است به تورات قسم می دهیم لیکن خب این کیفیت جمعی است که قابل قبول نیست بفرمایید آقا

س: بعد گفت متعارفش هم آدم همین را عقلائی که می گوید اردع آن است به همان قسم می دهد

ج: خب خلاف تعبد است خلاف روایات است که، آن وقت مرحوم صدوق این روایت را یستحلفون قبول کرده، خلافاً للشیخ
الکلبینی، حالا عبارت فقیه را هم بیاورید، یستحلفون را که ایشان آورده ایشان این خبر را چون از کتاب علاء ابن رزین است و
قابل اعتماد است این را آورده، اولاً پس معلوم شد روایت علاء ابن رزین هم اختلاف نسخه دارد متن دارد هم اختلاف حکم دارد،
یعنی هم تعارض، تعارضش با این روایات با روایات حلبی و این ها هم تعارض دارد هم اختلاف متن دارد که باید متنش، متنش
با آنی است که شیخ یستحلفون نقل کرده من می خواهم بگویم، یعنی اگر متعرض نشدند چون اختلاف متن را از زاویه تعارض
دیدند اگر تعارض نبود دیگر اختلاف متن را حساب نکردند، مخصوصاً رو مبانی رجال این ثقة است آن هم ثقة است پس هردو
را قبول می کند، اولاً بگوییم که چرا آقاییون این نکته را مراعات نکردند، البته ظاهرش این است که شاید هردو را ندیدند این را
یک جا دیدند آن را یک جا دیدند، ظاهرش این است و دو تا را یکی حساب نکردند، اصلاً تصورش

س: دو تا را یکی حساب نکرده

ج: فرض این که هردو را باهم مقایسه کرده باشند احتمالاً اصلاً مقایسه نکردند این جا این باب را دیدند آن جا آن باب را دیدند
اصلاً باهم مقایسه ای نکردند،

س: یک چیز عجیبی که آقای غفاری در چاپ فقیه در پاورقی نوشتند که، در فقیه این شکلی، یجوز علی کل دین بما یستحلفون
آقای غفاری فرمودند کذا فی جمیع نسخ و رواه الشیخ فی تهذیبین بسند صحیح و فیهما هکذا و قال فی کل دین ما یستحلفون
یعنی یجوز و این ها ندارد بعد ایشان فرمودند که و زاد فی بعض النسخ به فحیث لا یدل علی جواز استحلاف بغیر الله للمسلم لانه
مجرد اخبار عن شرایع ایشان،

ج: ایشان که بعید است خودش نوشته باشد یعنی مراد چیزی، سلطان چیزی نقل نکرده،

س: فی کل دین ما یستحلفون

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۸

جلسه: ۳۹

ج: نه آخر تعلیقه

س: نه نه گفتند

ج: تعلیق ندارد خیلی خوب نه ایشان در آن حدها نیست که حالا متعرض کلام ایشان

س: عبارت را خواندیم دیگر این

ج: از دیگران که نقل می‌کند، بلی یا می‌گوید قال السلطان قال آن‌هايش خوب است نه در این حدها نیست خیلی خوب این آقای نجار یک‌جا به ایشان حمله می‌کند می‌گویند و الظاهر یا الاقوی عندی وثاقته، می‌گوید که توثیق شأن ائمه این شأن است لا شغل کل حجب دب، هر کسی بیاید برای خودش توثیق بکند، لا شغل کل من حجب دب، البته آن هم تند است عبارت مناسب نیست به هر حال با حفظ ادب باید صحبت کرد،

س: در فقیه این دوتا روایت دیگر یکی مال همان روایت علاء است که یجوز علی کل دین بمایستحلفون یکی هم روایت مال سکونی و قضی امیرالمؤمنین علیه السلام

ج: معلوم شد این همان نکته فنی است که من عرض کردم در تنقیح روایات کلینی آن را قبول کرده که می‌شود فقط به الله نمی‌شود به تورات، ابن الولید قبول کرده رأی ابن الولید هم منعکس شده به صدوق یعنی در حقیقت این صدوق نیست با کلینی مخالف است شیخ طوسی هم در قرن پنجم آمده هردو را نقل کرده هم رأی کلینی هم رأی صدوق آن وقت طبق قاعده خودش الجمع مهما ممکن سعی کرده جمع بکند به همان ترتیبی که دیدید، سعی کرده بین دو طائفه جمع بکند، در صورتی که در واقع حق همین طور است همانی که کلینی و ابن الولید، البته کلینی چرا روایت سکونی را آورده آن را که نفهمیدیم اما حق همان است که این دوتا بین‌شان تعارض است در یکی می‌گوید فقط باید به الله باشد یکی می‌گوید نه به کتاب خودشان قسم بخورند مانعی ندارد، همچنان‌که امیرالمؤمنین یهودی را قسم دادند، علی ای حال البته روایت سکونی خیلی، این نکته فنی را اولاً پس یک بحث تعارض است این روایت معارض دارد شیخ حل تعارض کرده حالا این حل تعارض درست هست یا نه؟ این را دیگر باید در کتب مفصل بعدی مثل جواهر و این‌ها مراجعه کرد که حالا نمی‌خواهیم وارد بحث فقهی‌اش بشویم، یک بحث این است که با آن مایستحلون، آن مایستحلون در جلد هفت در باب میراث است آن را بیاورید می‌خواهم نکته فنی را روشن بشود، عنوانش را بیاورید

س: فکر کنم جلد نه باشد جسارتاً

ج: نه باب میراث بود، الزموا به انفسهم بود جلد نه است؟

س: بلی

ج: خب پس میراث که میراث است می‌دانم من خیال کردم جلد هفت میراث است،

س: نه جلد نه، از کجا بخوانم

ج: خود این روایت را، همین که قاعده الزام را مرحوم شیخ می‌آورد

س: روایت الزام حسن ابن محمد ابن سماعه،

ج: نه قبلش عبارت شیخ مفید چه دارد؟

س: دو مرتبه متن تهذیب که متن مقنعه بود

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۹

جلسه: ۳۹

ج: متن مقنعه را بیاورید،

س: این جا عبارت را نیاورده، گفتند باب میراث الاخوت و الاخوات بعد یک سری روایات را آوردند، دو، سه چهار، پنج، شش، هفت، هشت، بعد ذیل روایت هشتم فرمودند که قال محمد ابن الحسن هذه الاخبار مخالفة للحق غير معمول عليها عند الطائفة باجمعتها لانه من المعلوم عنده ان مع الام لا يرث احد من الاخوة و الاخوات و قد بين ذلك فيما تقدم و الوجه في هذه الاخبار ان نحملها على ضرب من التقيه لموافقتها مذهب القضاء و العامه و يحتمل ايضاً ان يكون ماورد في انهم يجوز ان تأخذ منهم على مذاهبهم على مايعتقدون، ببخشید، ان يكون ماورد، في انه يجوز لنا تأخذ منهم على مذاهبهم على مايعتقدونه كمايأخذونه منا و انما يحرم ان يأخذ بعضنا عن بعض على خلاف الحق و الذي يدل على ذلك آن وقت این روایتها را شروع کردند که

ج: خب آن نه تا حدیث حالا چندتایش را بخوانید چون ببینیم حالا معارض چه بوده؟ معارضی که ایشان دیده،

س: هشت تا حدیث عرض کردم

ج: حدیث اول، بخوانید

س: باب میراث الاخوت و الاخوات جلد نه صفحه ۳۱۹ تهذیب احمد ابن محمد عن الحسن ابن محبوب عن ابی ایوب عبدالله ابن بکیر عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ترک الرجل اباه و امه او ابنه او

ج: ابنته

س: اذا ترک واحد من هؤلاء الاربعه فلیس هم الذین قل الله یفتیکم فی کذا، روایت بعدی حسن ابن محمد ابن سماعه عن علی

ابن رباط عن حمزه ابن حمران

ج: این ها را در حاشیه بین از کتاب های قبلی استخراج کرده کافی یا فقیه حدیث یک را البته این صریح نبود خیلی حالا، این هشت تا حدیث را از کافی یا فقیه استخراج کرده،

س: از کجا استخراج کرده؟

ج: تخریج کرده

س: تصحیح نبود

س: بلی تخریج چرا ایشان از کافی تخریج می کنند بلی

ج: نه فقیه هم تخریج می کند

س: در بین علمای حدیث مان هیچ کدام بحث مقایسه را به صورت جالب مطرح نکردند

ج: مطرح نشده

س: به ندرت مرحوم شیخ فقط دارد گاهی،

ج: مطرح نشده مخصوصاً وقتی در دو جایی مستقل از هم است در دو باب است مثل همین جا

س: بعد اهل سنت در این زمینه

ج: چرا چرا، آنها خب خیلی کار کردند چون کارشان رو حدیث بوده حدیث شان هم کم است به اندازه ما نیست،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

صفحه ۱۰

جلسه: ۳۹

س: حالا این مضمون کل الکلاله سئلته عن الکلاله قال مالم یكون ولد و لا والد، این ها این مضامینی است که در کافی هم آمده طبق چیزی که

ج: نه آنی که نوشته باشد اخوه و اخوات ارث می برند

س: بعد این ها آمده بعد، روایت چهار، آن سه تای اول این بود که کلاله ای نیست، روایت چهارم این است قلت، احمد ابن محمد عن الحسن ابن علی عن عبدالله ابن مغیره عن عیسی

ج: حسن ابن علی مراد ظاهراً چیز باشد، مراد ابن فضال باشد یا ابن بشاء به اصطلاح بفرماید

س: قال قلت للزراره ان بکیر حدثنی عن ابی جعفر علیه السلام ان الاخوة للاب، و الاخوات للاب و الام، یزادون و ینقصون لانهم لایکن اکثر نصیباً من الاخوة و الاخوات للاب و الام، لوکانوا مکانهن، لان الله عز و جل یقول ان امرء هلک لیس له ولد یا آخر آیه یقول یرث جمیع مالها ان لم یكون لها ولد فاعطوا من سم الله له النصف کمالاً

ج: کمالاً،

س: کمالاً

ج: نه این هم حالا باشد این باید این ها شرح داده بشود حدیث پنجمش چیست؟

س: احمد ابن محمد ابن عیسی عن الحسن ابن علی الخزاز و علی ابن الحکم عن موسی الحنات عن زراره عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت امرء ترکتم امها اخواتها لابیها و امها و اخوة لام و اخوات لاب، فقال له فقلت لاختواتها لابیها و امها الثلثان و لامه السدس و لاختواتها من امها السدس، حدیث ششم عنه عن الحسن ابن علی الخزاز و علی ابن الحکم عن موسی الحنات عن زاره عن ابی عبدالله علیه السلام باز همین مضمون است

ج: خیلی خوب اجمالاً معلوم شد

س: هفتم هم که باز هم همین مضمون چرا تکرار شده هفتم هم همین مضمون است هشتم هم، می گوید لزوجها و لامها لزوجها النصف و لامها السدس و للاخوة من الام

ج: این مال که است؟

س: عنه عن الحسن، همان سند است

ج: احمد اشعری، معلوم می شود احمد اشعری قاعده الزام را قبول کرده که یعنی اگر آنها گفتند ما بگیریم،

س: آن وقت ایشان می گویند اولش گفتند تقیه بعد گفتند که الزام و الذی یدل علی ذلک ما رواه علی ابن الحسن ابن فضال عن جعفر ابن محمد عن جمیل عن عبدالله ابن محرز عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له رجل ترک ابنته و اخته لابیها و امه فقال المال کله لابنته و لیس للاخت من الاب و الام شیء فقلت انا

۲۹:۰

الی هذا و الرجل المیت من هولاء الناس و اخته مؤمنه عارفه، قال فخذ لها النصف خذوا مایأخذون منکم فی سنتهم و قضائهم و احکامهم قال فذکرت ذلک للزراره فقال ان علی ماجاء به ابن محرز لنوراً خذهم بحقک فی احکامهم و سنتهم کما یأخذون منکم فیه،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۱

جلسه: ۳۹

ج: حالا آن‌جا زراره نقل کرده این‌جا روایت عبدالله ابن محرز را به اصطلاح توضیح می‌دهد،

س: و عنه عن ایوب ابن نوح قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام

۴۰: ۲۹

هل نأخذ فی احکام المخالفین ما یأخذون منا فی احکامهم ام لا؟ و کتب علیه السلام یجوز لکم ذلک ان کان مذهبکم فیہ التقیه معهم و المدارا، عنه رویت بعدی عنه عن السندی ابن محمد بزاز

س: یک قید زده

ج: نه این واضح است مراد چیز دیگری است فرض کنیم اهل سنت در یک چیزهای زکات را می‌بینند می‌آیند از ما هم می‌گیرند خب ما هم می‌دهیم با این‌که نمی‌بینیم مذهب خودمان، باز یک چیزهای به عکس است آن‌ها زکات نمی‌گیرند ما هم، می‌گویند اگر این طور شد دومی را زکات از شما زیادی گرفتند شما به آن‌ها این مراد این است نه این‌که مال خواهر زاده و برادرزاده و شخصی مراد نیست یعنی گاهی اوقات در طی احکام خودشان از شما زیادی می‌گیرند در بعض جاها در طی احکام خودشان از شما کمی می‌گیرند دقت کردید،

س: قید زده به ان کان تقیه

ج: بلی یعنی اگر این طور شد چون شما نمی‌توانی حق خودتان را اول مطالبه کنی بگویند آقا پیش ما نیست، از این دومی بگیر، این اگر تقاص نوعی قائل بشویم این طوری است روی قوانین‌شان بعضی از قوانین از ما پول زیادی می‌گیرند در مذهب خودمان، در بعضی از قوانین از ما پول کم‌تر می‌گیرند باز به مذهب ما آن‌جا اشکال ندارد شما کم‌تر بدهید چون از شما زیادی گرفتند،

س: این هم تقاص نوعی است الزام ازش در می‌آید

ج: نه در نمی‌آید،

س: تقاص نوعی را شما دارید

ج: نه این تقاص نیست این نظام است این می‌گوید نظام این طور است از شما زیادی گرفتند یک‌جا هم کمی گرفتند این به آن در اما این‌که مثلاً من این پسر برادرم بوده ازش کم، به اصطلاح باید پول را کلاً دختر را به او بدهند به من هم دادند من هم بگیرم این ربطی به تقاص نوعی ندارد این یکی ربطی به تقاص نوعی ندارد بفرمایید آقا، این کتبت الی ابی الحسن از همان توقیعات امام هادی است که عرض کردم یک شبی هم که خیلی توقیع، یکش هم این است، یکی از توقیعات خیلی مهم همین جمع آوری است که ایوب ابن نوح دارد که خودش

۴۰: ۳۱

هذه الطائفة به قول نجاشی مرد بزرگواری است یکش هم همین است توقیعاتی است که ایشان جمع کرده، بفرمایید

س: بعد این حقوق از دولت می‌گیرند می‌گویند این از باب استنقاض است

ج: استنقاض بلی

س: استنقاض حق است دیگر

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۲

جلسه: ۳۹

ج: دیگر چه دارد بعدش

س: بعدش دیگر می‌رود در روایت‌های بعدی که، بعدش می‌شود روایت همان یحوز علی اهل کل ذی دین بمایستحلون

ج: این را هم از علی ابن حسن نقل می‌کند

س: بلی، و بعدش هم می‌شود که آن بحث

ج: یحوز علی اهل کل ذی دین بمایستحلون این جا

س: بمایستحلون

ج: از علی ابن الحسن نقل می‌کند ابن فضال پسر، البته ابن فضال پسر از سندی ابن محمد عن علاء نسخه سندی ابن محمد

بلی بفرمایید،

س: بعدش هم که روایت الزموا بما الزموا

ج: این مال علی ابن ابی حمزه بطائی، تعبیرش هم، روایت را بخوانیم با سند، تعبیرش را گوش بکنید بلی بفرمایید آقا با سندش

بخوانید،

س: قبل از وقتش است یا؟

ج: قاعده الزام

س: معلوم نیست قبل از وقتش است یا بعد از وقتش است؟

ج: بلی الحسن ابن محمد ابن سماعه عن عبدالله این همان ابن سماعه است که به قول نجاشی کان یعانده فی الوقف خیلی آدمی،

یعانده فی الوقف عرض کردم یک اصطلاحی بوده بعضی از واقفیه نسبت به امام‌های متأخر، یعنی حضرت رضا بعد تعبیر زشت

به کار می‌بردند تندی می‌کردند، ایشان جزء آن طائفه است یک عده‌ای می‌گفتند نه حالا حضرت رضا مرد بزرگواری است اشتباه

کرده، پدر ایشان فوت نکرده، خیال می‌کند فوت کرده، یک عده نه اهانت می‌کرده، این جزو طائفه دوم است متأسفانه، و لذا آدم

هم تعجب می‌کند شیخ آن وقت ما روایت این آقا را بیشتر از طریق کلینی داریم صدوق که اصلاً ندارد ما از طریق کلینی داریم،

کلینی از شاگرد، چون ایشان فقیه همه هست غیر از این که حالا راوی فقیه هم هست، کلینی از شاگرد ایشان حمید ابن زیاد، عجیب

این است که ما یک مقدار روایت ایشان را در تهذیب داریم که کلینی هم نقل نکرده حالا صدوق که جای خودش، دقت کردید

می‌خواهم وضع تاریخی این حدیث روشن بشود حتی مرحوم کلینی هم این‌ها را نیاورده، با این که آثار حسن ابن محمد ابن سماعه

را می‌آورد فقیه و چنین آن توسط حمید ابن زیاد، چون شیخ طوسی همچون که در، این مطلب در مشیخه هم دارد شیخ، از حسن

ابن محمد ابن سماعه دو جور نقل می‌کند یکی از طریق کلینی، طریق کلینی است که حمید ابن زیاد است یکی هم خودش مستقیم

از کتابش نقل می‌کند باز دیگر این خیلی شاذ می‌شود یعنی آنهایی که از طریق حمید ابن زیاد است باز صدوق نقل نکرده، یک

شدوذ این‌ها را کلینی هم نقل نکرده یعنی دوتا شدوذ پیدا می‌کند آن روی نکته به اصطلاح فهرستی این‌ها دوتا مشکل پیدا می‌کنند،

هم واقفی بودن و هم معاند بودن و هم این که حتی مرحوم کلینی هم این‌ها را نیاورده بفرمایید آقا،

س: الحسن ابن محمد ابن سماعه عبدالله ابن جبله عن عده من اصحاب علی، و لا اعلم سلیمان الا انه اخبرنی و علی ابن عبدالله

عن سلیمان ایضاً عن علی ابن ابی محمد،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۳

جلسه: ۳۹

ج: یعنی این‌ها و لا اعلم الا یکش عبدالله ابن سلیمان احتمالاً عبدالله ابن سلیمانی باشد که اسم خوبی دارد که جزو واقفیه است از آن‌ها مثلاً یا نه؟ یکی هم فلانی از علی ابن عبدالله از قول ایشان به من گفته، خود عبدالله ابن جعفر هم جزو واقفی‌هاست یعنی خود ایشان هم جزو، عرض کردیم عبدالله ابن جبله و بعد حسن ابن، چون این‌ها معتقد به امامت نبودند این احادیث را عرضه بر امام زمان خودشان نکردند این مشکل کار این است، آقایون توجه نکردند گفته این‌ها ثقه، در وثاقت دارند، بحث مذهب را فقط زدند به وثاقت و آیا ما خبری فتحیه را قبول بکنیم یا نه؟ به وثاقت‌شان ضرر چون من عرض کردم نکته فقط این نیست حالا فرض کنیم این‌ها از، به یک طریق از علی ابن ابی حمزه رسیده، عبدالله ابن جبله بنابر این که دویست و نوزده وفاتش باشد چون دویست و بیست و نه هم گفته شده و صحیحش همان دویست و نوزده است دویست و نوزده وفاتش باشد، می‌توانسته چون اعتقاد به امامت نداشته از حضرت جواد پرسد که این مطلب هست یا نه؟ دقت می‌کنید،

س: نپرسیدند؟

ج: مراجعه به امام زمان خودشان، چون اینها به حضرت موسی ابن، دقت کردید یعنی یک نکته دیگر اصحاب نمی‌دانم روشن شد این‌ها خیال کردند آقای خوبی که این ثقه است ولو واقفی باشد مذهبش باطل است توجه نکردند نکته فقط فساد مذهب نیست نکته این است که اگر یک مطلبی را مثل علی ابن ابی حمزه بیاید نقل بکند از امام معاصرشان سؤال بکنند آیا چنین مطلبی هست یا نه؟ چون امام را قبول نداشتند سؤال نکردند دقت می‌کنید، این‌ها آمدند گفتند مثل آقای،

س: سؤال نکرده باشند چه مشکلی ایجاد می‌کند

ج: خب این معلوم نیست ثابت باشد،

س:

۵۴: ۳۶

نقل است

ج: نقل است خیلی خوب ثقه، وقتی امام موجود است خب،

س: موجود باشد اما بحث

ج: حسن ابن محمد ابن سماعه هم که زمان امام عسکری است دیگر، هادی

س: متن تمکن من العلم است دیگر

ج: تمکن دارند خیلی راحت

س: معصوم باشد

ج: امام معصوم است سؤال بکنند ایشان هم از امام هادی سؤال بکند،

س: نمی‌شود که

ج: چرا؟

س: خب تقیه اشتباه راوی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

جلسه: ۳۹

صفحه ۱۴

ج: فقط تقيه نیست نکات مختلف است آقا این متن چیست؟ این متن ثابت است علی ابن ابی حمزه چنین متنی نقل کرده این ثابت است ثابت نیست؟ مراد چیست؟ مراد از این عبارت، این مشکل روشن به وثاقت ایشان به مجرد،

س: حاجی آقا تعارضی، غیره پیش بیاید جای سؤال هست؟

ج: خب این جا تعارض دارد خب،

س: ولی آن بنده خدا راوی شاید این تعارض نبوده نه خب

ج: نه خب این حکم کلی است که اگر می‌گوید الزموا به انفسهم خب پرسد از امام امام معصوم سؤال بکند که مقصود چیست؟ اصلاً گفته امام صادق این مطلب را تازه،

س: وقتی ثقه دارد می‌گوید گفته، من عرضم این است آخر جای سؤال نمی‌شود،

ج: چرا؟ چون بالاخره با واسطه است دیگر خب خود امام موجود است،

س: حاجی آقا در اصول ما اصلاً بحث‌مان رو همین است، می‌گوییم همیشه تمکن من العلم،

ج: اشکال ندارد مع التمكن من العلم که اشکال ندارد چون این مطلب الآن محل کلام است و لذا شیخ این را آورد در مقابل آن روایات در مقابل، در معارض از امام معصوم سؤال که نمی‌کند، بعد هم تازه می‌گوید عن جماعة و لا اعلم، تازه آن جماعت هم روشن نیست یعنی آن مشککش این است که خود آن جماعتی من اصحاب علی ابن ابی حمزه بفرمایید آقا، من جماعة من اصحاب علی ابن ابی حمزه بعدش، لا اعلم نه خواند، بعد از کلمه علی ابن ابی حمزه چه می‌گوید،

س: بعد عن ابی الحسن علیه السلام انه قال الزموا انفسهم

ج: حالا این چه است؟ آیا واقعاً ابوالحسن گفته و مراد چیست؟ خب این که نمی‌شود که بگوییم رفته خدمت ابوالحسن سلام الله علیه ایشان گفت الزموا حتماً قبلی سؤالی بحثی چیزی نکته‌ای بوده، خب این روایت هم کاملاً مجمل است به اصطلاح صدر و ذیلی ندارد، طبیعت این مسأله اقتضاء می‌کرد،

س: بد که نیست الزموا انفسهم

ج: خب همین چه، الزامش به این، چون الزموا ممکن است به عنوان حکم واقعی باشد که این‌ها فهمیدند، ممکن است به عنوان حکم ظاهری اصل عملی باشد که من عرض کردم،

س: تفاوت بین حکم ظاهری اصلاً مستحدث است، آن زمان اصلاً بین این‌ها فرق نمی‌گذاشت

ج: چرا چرا فرق می‌گذاشت، ای، آقا

س: نه حاجی آقا

ج: ای آقا؟ کل شیء لک ظاهر حتی تعلم این حکم ظاهری است دیگر

س: این حکم ظاهری است مقید به علم است

ج: علم است این جا هم همین بما الزموا یعنی شما آنهایی که خودشان گفتند این زن مطلقه است شما آثار طلاق بارش کنید نه این که جلو شما سه طلاق داد بگویید آثار طلاق، این دوتا باهم دوتا مبنای مختلف هستند اصلاً، شما احتمال می‌دهید سه طلاق باشد به این احتمالات اعتناء نکنید، همین که می‌گوید من این زن را طلاق دادم اکتفاء بکنید این یک بحث است یک بحث این

.....
است که شما مخصوصاً که ما داریم ایاکم و المطلقات ثلاث فی مجلس واحد، فانهن ذوات ازواج، نه این که کاملاً واضح است،
خب این هم راجع به این حدیث الزام که مرحوم شیخ آورده، حالا مثلاً از این احادیث چون این احادیث الزام را نه مرحوم صدوق
آورده نه مرحوم کلینی یعنی مشکل کار این است حالا شواهد را ما الآن دنبال این هستیم که چه راهی بفهمیم عمده این روایتی
که ایشان از علی ابن حسن عن سندی.

آنی که الآن ما داریم اختلاف متن، مایستحلون یا مایستحلفون اولاً راه اول قصه همین است که مثلاً مشایخ که مصادر متأخر
اند خب دیدیم نه کلینی این را آورده نه مرحوم شیخ صدوق این یک راهش این است، یک راه دیگرش این است که مثلاً آن
روایت را که یستحلفون باشد از کتاب حسین ابن سعید است که از بزرگان اصحاب ماست، این یکی از کتاب ابن فضال پسر است
که جزء فتحیه است اصلاً، و یک راه دیگرش هم همان توضیحی که من عرض کردم اصحاب ما قمی‌ها مثل صدوق حتی کلینی
نسبت به شیخ طوسی این علی ابن حسن ابن فضال را گفتیم کلینی صد و هشت مورد احتمال می‌دهم در یک مجلدات خاصی
باشد چون این مجلداتی که محل مراجعه من بوده به این عدد ندیدم، مجلد ششم، هفتم این‌ها باید باشد، بین ایشان نوشته
کجایش را؟ جاهایش را مصدرش را داده، یعنی فکر می‌کنم، من همیشه خیال می‌کردم پانزده تا بیست تا دیشب هم عرض کردم
در آن محل مجلداتی که محل مراجعه ماست بیشتر عددی نبوده این باید یک مجلدات خاصی باشد بحث‌های خاصی،

س: تصحیح خود ایشان بود شما چیز را می‌فرماید دیگر

ج: علی ابن حسن ابن فضال

س: عن ابیه

ج: نه حالا کار به عن ابیه نداریم، خودش فرمودید کلینی صد و هشت مورد نقل کرده خیلی بعید می‌دانستم من، مصادرش را
داده کلینی کدام جلد کلینی است، باید این جلدهای باشد که محل مراجعه من نبوده، فکر نمی‌کنم به این،
س: در نرم افزار درایه،

س: درایه، بلی مشکل این جاست که اینها آن تصحیح‌هایی هم که انجام دادند آوردند، نمی‌شود در این برنامه تصحیح‌اتش را
جمع کرد

ج: خیلی دقت باید بشود الآن ما این را بخواهیم برنامه بدهیم خیلی نکات فنی باید در نظر گرفته بشود تا انجام بشود،

س: خب این را صد و هشت تا،

ج: هشت تا

س: موردی که،

ج: دیشب گفتی صد و هشت تا

س: مثلاً در همه جلدها هست یک، دو، حالا مثلاً سندهایش را می‌خواهید همین طور

ج: نه نه نمی‌خواهم می‌خواهم ببینم کدام جلد است؟ یک، دو که اصول است که من ندیدم، بیشتر یک و دو است احتمال دادم
شاید در اصول مثلاً یا جلدهای پنج، شش و هفت مثلاً،

س: جلد یک سه تاست،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۶

جلسه: ۳۹

ج: این‌ها اصول اند هر دو

س: جلد یکی، دوتا، سه‌تا، چهارتا، پنج‌تا، منتهی مثلی این‌که عرض کردم علی ابن حسن است بعدش علی ابن حسن ابن علی، بعضی‌ها علی ابن حسن تلمی است

ج: یکی است معلومه

س: نه نه این‌ها جلد سه، بعد

ج: جلد چهار

س: جلد چهار از بیست و دو شروع می‌شود تا، جلد چهار بیست و دوتا است،

ج: جلد پنجم،

س: جلد پنج، هجده‌تاست، جلد شش

ج: همین سه و چهار که محل مراجعه ماست زیاد است عددش من خیال نمی‌کردم این قدر باشد حالا آن بقیه‌اش باشد پس یک نکته عرض کردیم این را ما در سابق هم توضیحاتش را دادیم که اصولاً اصحاب قمی ما خیلی از ایشان نقل نکردند چرا؟ چون نسخه فرض کنید علاء به طریق خود امامیه موجود بود دیگر به طریق فتحیه مراجعه نکردند، دقت کردید، این نسخه یعنی به خلاف پدر، چون پدر که خودش ارکان نقل است، مضافاً به این‌که پسر فتحی بوده پدر می‌گویند برگشته امامی شده الی آخره و این دوتا عرض کردم کراراً به لحاظ علمیت و به لحاظ آثار علمی و نسخ و روایات، پسر ظاهراً مسلط‌تر است قوی‌تر است، به لحاظ معنویت و جایگاه معنوی پدر بیشتر است، موقعیتش و عنوانش پدر بیشتر است چون این‌ها جزو کسانی هستند تأثیرگذار اند، یعنی مطلب از آن‌ها گرفته می‌شود پسر ناقل است اصلاً پسر حالت ناقلی دارد بیشتر آن وقت این مرحله ناقلی اصحاب ما در قم داشتند، دیگر نیازی به این نبود، مثلاً از کتاب علاء از کتب متعدد در قم داشتند این قدر هم این کتاب معروف، که الآن قطعه شما رسیده جزء اصول سته عشر دیگرش مال علاء است به خاطر شهرت کتاب، لذا اگر این را هم نگاه بکنیم مصدر متوسط این قابل قیاس با حسین ابن سعید نیست، آنی که در قم نقل کردند از حسین ابن سعید است آن یستحلفون، آنی که از علی ابن حسن ما یستحلون بوده این نسخه‌ای نبوده که در مقابل نسخه حسین ابن سعید باش حساب بکنند، این نکته بعدی بوده، بعدش هم شما باز ترجمه،

س: علاء اضبط هم هست نسبت به؟

ج: علاء فرق نمی‌کند علاء حالا من باز راجع به علاء یک صحبت دیگر می‌کنیم بعدش این، نوبت بعد، راجع به علاء ابن رزین عبارت مرحوم شیخ را بیاورید شیخ در فهرست علاء ابن رزین، ببینید نه می‌خواهم هی شواهد و قرائن بر ترجیح یک نسخه بر نسخه دیگر، یک متن بر متن دیگر بفرمایید،

س: برای همان پرسیدم آیا در ترجیح متن سراغ اضبط بودنش هم می‌روید

ج: طبعاً علاء یکی است در هر دو هست دیگر، مشکل سر آن نیست مشکل یک سر آن مصدري است که شیخ ازش نقل می‌کند، که یکی حسین ابن سعید است یکی کتاب ابن فضال پسر، یکی این‌جا باید بررسی کرد که الآن داریم بررسی می‌کنیم، یکی هم

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۳۹

سر باز نسخه‌ای که این‌ها ازش نقل کردند، این را هم ما باز می‌گویم بنابر شواهد، اینی که بحث شواهد خیلی سنگین است سر این جهت است بفرمایید،

س: از فهرست فرمودید

ج: بلی فهرست نجاشی،

س: اول باب علاء هم هست شماره پانصد، علاء ابن رزین فلاح جلیل القدر ثقه است له کتاب و هو اربع نسخ،

ج: ببینید ایشان چهار نسخه از این کتاب نقل می‌کند این کار را نجاشی نکرده، این جا از جاهایی است که شیخ بر نجاشی مقدم

است بلی له اربع نسخ

س: منها روایه الحسن ابن محبوب فقط بخوانم بازهم

ج: نه دیگر فقط بشمار،

س: نسخه دوم و منها روایه محمد ابن الخالد التیالسی، نسخه سوم و منها روایه محمد ابن ابی صبحان،

ج: ابی صبحان محمد ابن عبدالجبار

س: و منها روایه الحسن ابن علی ابن فضال

س: هر کدام از این روایت‌ها را آن تکه بگوید نسخه جدا

ج: جدا حساب کرده، چهار روایت، این چهار اسم که ایشان گفته، درست شد حالا شما خود علاء را باز در همین نرم افزار

بیاور، از کسانی که از علاء نسبتاً زیاد نقل می‌کند یکش همین صفوان است این جا در نسخه حسین ابن سعید صفوان و فضاله

است این دو نفر، اولاً ایشان از دو نسخه نقل می‌کند از نسخه صفوان و فضاله، حالا نمی‌دانم این یکی فضاله در این جا هست یا

نه؟

س: آخر چیز هم، خود در فهرست آخرش می‌گوید و قال العلاء ابن رزین اکثر روایتاً من صفوان، این جا این

۴۹: ۴۷

ج: یا اکثر روایت، اکثر روایتاً عنه صفوان،

س: این یک صحبت‌هایی دیگر هم می‌کند خودش، اکثر روایتاً من احساس کردم روایت من صفوان نه اکثر من صفوان

ج: نه نه شاید مراد ایشان این باشد که اکثر نسخه‌ای که داریم از صفوان است، اکثر الروایه عنه صفوان،

س: من صفوان یعنی من طریق صفوان

ج: نه می‌خواسته این طور بگوید اکثر الروایه عنه صفوان، می‌خواسته این را بگوید که صفوان خیلی از ایشان نقل می‌کند، حالا

نسخه نجاشی را هم بیاورید قبل عبارت نجاشی را هم بیاورید

س: حالا بالفعل هم در کتب ثلاثه تهذیب و

ج: ببینید شما الآن علاء را، بلی کسانی که از علاء نقل می‌کنند حالا در حدیث، این دفعه در فهرس بود، پس س: دویست و

چهل دو نقل از

ج: علاء دارد

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۸

جلسه: ۳۹

س: هشتصد و هشت نقل برای چیز است،

ج: یعنی یک ربع نقل‌ها صفوان است

س: بیشتر است، دویست و چهل و دوتا از هشتصدتا

ج: تقریباً یک ربع دیگر یک چهارم تقریباً

س: خودش بیست و نه و نود و پنج درصد می‌شود، بیست و نه، نزدیک سی درصد می‌شود

ج: بلی روشن شد به نظرم آن عبارت ابن بوته هم همین بوده اکثر الروایه عنه صفوان، صفوان خیلی ازش نقل می‌کند بعدش،

س: روی عنه بعدی کیست؟ حسن ابن محبوب صراف

ج: ببینید مشهورترین نسخه در حقیقت کتاب علاء نسخه‌ای است، این همان نسخه‌ای است که حسین ابن سعید نقل کرده، این همان نسخه‌ای که درش یستحلفون است پس یکی حسین ابن سعید با پسر ابن فضال با آن مقایسه می‌کنیم، آن وقت ایشان پسر ابن فضال از که نقل می‌کند؟ از سندی ابن محمد یا ابان ابن محمد بجلی، حالا ببینید سندی ابن محمد یا ابان چندتا روایت دارد، آن نسخه‌ای که باز در اختیار چون آن‌ها خودشان که مستقل نقل نکردند نسخه آنهاست، یعنی یک، روشن شد ما وقتی به شواهد رجوع می‌کنیم غیر از این مصدر متوسط یعنی حسین ابن سعید با ابن فضال پسر باز مصدر این‌ها را هم حساب می‌کنیم یعنی مرحوم حسین ابن سعید از مشهورترین نسخه صفوان نقل کرده، علاء نقل کرده مضافاً به جلالت قدر صفوان که اصلاً قابل قیاس با ابان ابن محمد نیست،

س: این ببخشید در این چاپ آقای چیز هم، به این چاپی آقای مرحوم آقا عزیز هم همین اکثر روایه من صفوان است، احتمالاً روایتاً من صفوان مثلاً بوده

ج: شاید من خیال می‌کردم اکثر روایه عنه صفوان باشد حالا چون کلام خود ابن بوته هم خرابی دارد یک کمی، حالا بعد در همان اسماء علاء نگاه کنید سندی ابن محمد

س: سندی ابن محمد شش تا نقل ازش دارد یک درصد نمی‌رسد

ج: ابان ابن محمد هم مستقل نقل کرده یا یکی گفته و هو ابان ابن محمد

س: سندی ابن محمد را گفتید،

ج: با ابان ابن محمد یکی است دیگر بجلی،

س: بلی من

۵۰: ۴۸

ج: عرض کردم من سابقاً اگر مثلاً شخصی بود که حالا از مثلاً یا از عرب بود اشاعره این‌ها بود لیکن مثلاً خیلی شبیه هندی‌ها

بود سندی بهش می‌گفتند اسمش مثلاً ابان است اما سندی می‌گفتند سندی ابن محمد،

س: به لحاظ سند یعنی

ج: نه یعنی شبیه مثلاً خیلی سبزه تند است شبیه هندی‌ها مثلاً شبیه اهل سند و هند به اصطلاح خود علی ابن سندی هم همین طور این‌ها اشاعره اند عرب است پدرش اسماعیل است، اسمش به این سندی می‌گفتند این‌جا ابان هم همین طور است ابان را بهش سندی می‌گفتند،

س: اصلاً ابان ابن محمد در چیز

ج: البجلی، این ثقة است ایشان جای بحث ندارد،

س: در سندهای چیز نبوده در سندهای که

ج: ندارد عنوان ابان ندارد

س: بلی بلی

ج: عنوان ندارد عنوان سندی ابن محمد دقت کردید، یعنی اصلاً قابل قیاس نیست روشن شد یکی حسین ابن سعید داریم با ابن، من می‌خواهم بگویم که اگر بنا بشود به شواهد که من گفتم، امروز می‌خواهیم ترجیح شواهد را ببینیم، آن شواهدی که موجود است ترجیحش ترجیح شواهد قطعاً با متن یستحلفون است دقت کردید، آنی که بهش ترجیح داده می‌شود اولاً مرحوم صدوق این متن را آورده این‌ها همه ترجیح شواهد متن است ثانیاً وقتی که مصدر را نگاه می‌کنیم شیخ طوسی عرض کردم کراراً مرحوم شیخ طوسی ظاهراً در بغداد با یک مشکل رو به رو بود که مثلاً اصحاب شما توسط حالا کلینی یا صدوق به یک عده از روایات عمل کردند به یک عده‌ای عمل نکردند مثلاً این در کتاب ابن فضال پسر است، چار را شما نقل نمی‌کنید شیخ آمده برای این که از این مشکل جواب بدهد آورده و توجیه کرده حمل کرده، در صورتی که به جای این کار اگر نسخه شناسی می‌کردند خیلی بهتر بود

س: می‌گفتند این نسخه‌اش را قبول نداریم

ج: می‌گفت این نسخه را قبول نداریم این خیلی راحت‌تر بود تا بخواهد مضافاً اصحاب ما بعدها که بحث‌های رجالی کشیدند مشکل دیگری مواجه شدند که طریق شیخ به ابن فضال پسر هم ضعیف است، این مشکلی که بعد درست کردند چرا؟ چون تو ابن زبیر است، ابن عبدون عن ابن زبیر عن ابن فضال پسر آن وقت گفتند ابن زبیر توثیق ندارد یک مشکل هم باز این‌جا پیدا شد، که ابن الزبیر توثیق ندارد لذا عده‌ای گفتند طریق شیخ به ابن فضال پسر می‌خواهم توجیهات کار را، اصف الی ذلک مثل کلینی، و یستحلون را مثل کلینی و صدوق نیاروندند اصف الی ذلک در دعائم الاسلام مضمون روایت یستحلفون است ولو به آن متن نیست همان مضمون روایت یستحلفون آمده، یحلف الیهودی، این معلوم می‌شد که عبارت دعائم الاسلام را می‌خواهید بخوانید،

س: برای تأیید خوب است اینها

ج: دقت کردید، راه‌های که بخواهیم ما یک متن را ثابت کنیم غیر از وجودش در فتاوی اصحاب دو سه تا کتاب که این‌ها هم از اصحاب گرفتند لیکن فتاوی است مثل فقه الرضا مثل دعائم الاسلام این‌ها هم تأثیر گذار است صدوق رضوان الله تعالی علیه یعنی کاملاً شواهد را که آدم جمع می‌کند با در نظر گرفتن ابن فضال پسر و وضعی که داشته اگر نسخه‌ای شیخ غلط نبوده، اگر نسخه‌ای شیخ یستحلون بوده و غلط نبوده انصافاً شواهد ما آن متن یستحلفون را تأکید می‌کند اما آیا بهش فتوی بدهیم یا نه؟ آن بحث دیگری است معارض دارد متن یستحلفون معارض دارد، دقت کردید همان روایتی که کلینی آورد پس یک بحث این بحث‌ها متأسفانه با همدیگر خلط شده، پس یک بحث راجع به اختلاف متن است یک بحث راجع به اختلاف حدیث و تعارض حدیث

است ما اولاً یعنی آقایان آمدند یک خلطی شده اگر تعارض نبود قبول کردند، ما آمدیم گفتیم نه، اول ببینیم متن چیست؟ اول متن را بشناسیم، آیا متن يستحلون بوده یا يستحلفون بوده؟ آمدیم شواهد تاریخی را بررسی کردیم همینی که الآن روشن شد کاملاً شواهد تاریخی نشان داده که انصافاً متن يستحلفون بوده، در صدوق آمده در کتاب دعائم الاسلام آمده، فقه الرضا نمی دانم آورده یا نه؟ نگاه نکردم

س: مقدمه اول که این دوتا حدیث نبوده و یک حدیث بوده، باید روش خیلی بحث شود

ج: یک راه هم این که اصلاً دوتا بوده یا یکی بوده؟ این های که بحث هایی اصولی پیش کشیدند آن هم جزء مقدمات کار، یعنی روشن شد ما مجموعه شواهدی را باید طی بکنیم تا به این مرحله برسیم یک، اولاً ببینیم متن چیست؟ آیا دوتا است یا یکی است؟ من معتقد هستم که اصحاب ما چون شیخ دوتا آورده، از آن طرف هم شیخ در عده می گوید سرّ عمل ما به روایت بنی فضال این است که این ها ثقات هستند، اصلاً این جهت، و حجیت خبر ثقه را هم شیخ مطرح می کند، و بین این ها هم تعارض نمی بیند مثبتین می بیند، ظاهراً تلقی اصحاب هم همین باشد، مضافاً به این که احتمالاً متنبه نشده، آن یک کتاب است یک جلد، این یک جلد است،

س: جسارتاً این جا یک مسأله ای هست یک تکمیل ه ای که در مورد آن عبارت ابان ابن محمد هست، ابان ابن محمد در کتب اربعه نبود کامپیوتر پیدا نکردم، آقای خوبی هم می گویند لم نجد له بهذه العبارة رواية لا في التهذيب و لا في غيره من الكتب الاربعه نعم له رواية بعنوان سندی ابن محمد، این در مورد ابان، فقط در مورد این روایت یک متنی، مشکلی که هست، یک متنی در دعائم است که این منظورتان است و عنه انه قال اذا قذف اهل الكتاب بعضهم بعضاً حدّ القاذف، حدّ القاذف للمقذوف یعنی اذا رفعه من اهل ملته او من غيرهم من المشركين و قال تقام الحدود على اهل كل دين بما استحلوه،

س: این اصلاً موضوعش هم

ج: ربطی ندارد اصلاً

س: ذیلش خیلی

ج: نه آن مما استحلوا که اصلاً ربطی ندارد که آن مراد این است که اگر به نظر او مثلاً زنا محصنه دارای این حد است آن حد را برایش، آن مایستحلون که میراث بگیریم اصلاً ربطی، اگر هم این عبارت ناظر باشد به قاعده يستحلون حملش کرده بر آنچه که خودشان به اصطلاح حلال و حرام می دانند، آن اصلاً ربطی به این مضمونی را که مرحوم شیخ طوسی گفته ندارد اصلاً ربطی به این عنوان ندارد،

س: ولی اختلاف متن که می فرمایید احتمال دارد که این ها توجهی به این اختلاف ها نداشتند

ج: بلی ظاهرش نداشته،

س: این بعید است آخر

س: یعنی نه این دوتا یکی است،

س: که این ها توجه

نه حاجی آقا می گوید اصلاً متوجه این که این ها با همدیگر اختلاف دارد در نتیجه

ج: خب نیاوردند که مقایسه بکنند، این را قبول کردند آن را هم قبول کردند،

س: کاملاً احتمالاً این ها کاملاً مثل این غیر از آن است

ج: همین دیگر می گویند دوتا حسابش کردند و متعرض هم نشدند که آقا این متن جای دیگر این طور است این طور این جا

حالا مثالش حالا شما مثلاً جواهر بیاورید و ما يستحلفون را در جواهر بیاورید،

س: و هیچ حرفی از يستحلون نیاورند این

ج: نیاوردند مثلاً، این اصلاً توجهی نشده،

س: التفاتی نداشتند به این که این

ج: التفاتی به این نکته نداشتند،

س: اصلاً روایت را دوتا دیدند منتهی کلاً

ج: نه دوتا دیدند چون نگاه، بحث نکردند که دوتا است یا یکی؟ در دو جایی مختلف دیدند در تهذیب تهذیب هم مورد قبول

بوده پیش رفتند

س: اصلاً سؤال پیش نیامده

ج: حالا در جواهر بیاورید مایستحلفون را در جواهر بیاورید که آیا ایشان متنبه شده که یک يستحلون هم هست آیا این با آن

معارض است یا معارض نیست؟ یا لا يستحلون قاعده الزام را بیاورید فرق نمی کنید، يستحلون بهتر است يستحلون را بیاورید،

س: صاحب حدائق در این زمینه بیشتر خریط است آن باید ببینیم چه کار کرده؟

ج: بلی

س: آن در اختلاف یعنی احادیث خیلی هم حافظه اش خوب است حاجی آقا

ج: خب می خواهید الزموم را بیاورید روایت الزموم را بیاورید

س: بهتر نبود حدائق را ببینیم

ج: آن را هم می شود نگاه کرد، حدائق الزموم را بیاورید، چون حدائق ناقص است آخر، بقیه احتمال دارد که این قسمت را

نداشته باشد، من نمی دانم این ها قاعده الزام را در حدائق کجا بحث کرده، ندیدم من مراجعه نکردم، دیدم قاعده الزام را خودم هم

بحث کردم اما نمی دانم این ها در کجا بحث کردند، در جواهر الزموم بیاورید قاعده الزام بیاورید بهترین راهش این است، الزموم

در جواهر بیاورید در حدائق بیاورید،

س: ایشان در حدائق جلد بیست و پنج باب فیما یدل علی بطلان طلاق من حلف ثلاثاً فی مجلس واحد این روایت را آوردند،

ج: بخوانید بطلان ایشان شاید رأی مرحوم صدوق را گرفته،

س: این جا هم روایت الزموا دارد و عن ابن جبلة حدثنی غیر واحد من اصحاب علی ابن ابی حمزه

ج: الی آخر الزموم بعد چه می گوید خودشان

س: من مطلق علی غیر السنه یتزوجها الرجل فقال الزموم من ذلک بما الزموا انفسهم

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنجشنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۲

جلسه: ۳۹

ج: البته این متن علی ابن حمزه هم دوتا است یکش این یک کمی طولانی تر است یکش کوتاه تر است، بفرمایید
س: و تزوجوهن فلا بأس بذلك،

ج: خب، بعد اتقوا المطلقات الثلاثه دارد؟

س: می گوید آن چیز کردند بعد ای شیء روی علی ابن ابی و دوباره همین طور دارد

ج: خب بعدش، بعد روایت را آوردند يستحلون را هم آورده این جا

س: بعد می گوید اذا عرفت ذلك يستحلون را نه، اصلاً همان فقط روایت طلاق را آورده، بعد فرموده که و اذا عرفت ذلك فاعلموا انه قد صرح الاصحاب بانه لو كان المطلق مخالف ان يعتقدوا الطلاق ثلاثاً لزمته و كذا كل طلاق على غير السنه مما يحكمون بلزومه و صحته،

س: اصلاً روایت يستحلون اصلاً متعرضش نشده،

ج: چرا عادتاً می آورد عادتاً آورده،

س: بلی بعد چرا، گفته گفته بعد می گوید و دلت عليه اخبار مذکوره من الزامهم بذلك و الحكم عليهم مما لا اشكال فيه مضافاً

الى الاجماع المدعى عليه

۷: ۱: ۱

المسالك و يؤيده ايضاً ما رواه محمد ابن مسند في الموثقه عن ابی جعفر عليه السلام قال سئلت عن الاحكام قال يجوز على كل ذي مايستحلونه،

ج: معلوم است این مثل شیخ

س: و روايه عبدالله ابن محرز الوارده في الميراث، همان روایت میراث،

ج: خب

س: انما انما الاشكال في انه جمله من هذه الروايات قد صرح بجواز تزويج تلك المرثه المطلقه بهذا الطلاق الجارى على غير السنه مع ما عرفت من روايه دال على ان المطلقات على غير السنه ذوات ازواج

ج: روایت صدوق

س: تزويجهن و الاخبار الداله على انه متى اراد الرجل تزويجه

ج: آن که کلینی آورده،

س: طلقت كذاك

ج: ان يحضر الشاهدين معه و يسأل

س: انتظرت يا منظور چاپ شده، انتظرت و آتی بشاهدين معه فسئل الزوج هل طلقت فلانه، فاذا قال نعم

ج: این کلینی آورده

س: و اعتدت لها فاذا خرجت من العده جاز توجيها

ج: تزويجها

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

پنج‌شنبه: ۲۰۲۳/۰۳/۳۰ - ۱۴۰۲/۰۱/۱۰

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۳

جلسه: ۳۹

س: بعد منافات بین هذه الاخبار ظاهره، و لم ار من تعرض لوجه الجمع بينها و الظاهر خروج هذه الاخبار الداله على الجواز

۱: ۲: ۲۸

الرخصة في التزويج بهن و عليه يشير كلام جعفر ابن سماعه المتقدمه و ان كان الاصل و الافضل هو المنع،

س: احتياط کرده

ج: جواز با اتقوا نمی سازد معلوم می شود که تعارض را قبول کرده و از راه احتياط حلش کرده،

س: یک روایتی آورده که درش آمده که حضرت گفتند امر کذا

۱: ۲: ۵۲

و این ها بعد احتياط کند، بعد می گوید فان الظاهر ان هذا المنع على وجه الافضليه فلاحتياط هنا مستحب و ان جازت التزويج
رخصة في الاخبار المتقدمه اين یک چیز است، بعد می گوید و يمكن الجمع بين هذه الاخبار بر می گردند بحث الزام، و يمكن
الجمع بين هذه الاخبار بانه ان كانت الزوجه مخالفة جاز تزويجها و اليه يشير حديث الالزام بما الزموا انفسهم و ان كانت مؤمنة فلا،
الا بطلاق جديد، الا انه

ج: فرق گذاشته

س: اين

۱: ۳: ۳۴

بردارد خیلی بعيد است

س: انه ینافیه ظاهر خبر ازدواج فلان مع العدم الاشارة اليه چرا دارد می گوید، مع عدم الاشارة اليه فی شئ من هذه الاخبار چون
ایشان گاهی جمع های شیخ را می آورند بعد نمی گوید مال شیخ است، اگر خوب بود خوب بود، اشکال هم داشت دیگر اشکال

ج: بلی آخرش

س: تمام شد،

ج: نه انصافاً خوب وارد نشده، خب می خواهید این را از جواهر هم نه می خواهم بگویم يستحلون و يستحلفون متعرض نشدند
اصلاً،

س: می خواستیم

۱: ۴: ۲

ج: دقت کردید، يستحلون را فقط دیدند این که این متن يستحلفون بوده این را توجه نشده، خود قاعده الزام در مجموع آثار
آقای خوئی را می خواهید بیاور، باز آقای خوئی یک کاری ولو نتیجه همین است، یعنی ببینید چون یک ادعای اجماع در کتاب
مسالك شده حالا ایشان بگویند شما که خودت نگاه کردید، صدوق که گفته اتقوا، کلینی که گفته کذا، این اجماع چه ارزشی دارد؟
س: آقای مرحوم صاحب جواهر در همین بحث روایات را آوردند بعد گفتند که مقتضى خبر الالزام انه يجوز التناول كل ما هو
دين عندهم بعد پشتونشان روایت های الزام را که شیخ آورده بود آن پنج تا آوردند

ج: یکش هم يستحلون

.....

س: بلی الی غیر ذلک، بعد یک روایت دیگر هم در باب خمس آوردند که این‌جا حضرت گفتند خمس را معذرت می‌خواهم ارث را الی غیر ذلک من النصوص الدالّه علی التوسعه لنا فی امرهم و امر غیرهم من اهل الادیان الباطله

ج: دین‌شان را توسعه هم داده، یهودی و نصاری، بلی بعدش

س: دیگر بعد هم بحث بعدی را شروع کرده

ج: آن ببینید می‌خواهم این را بگویم این‌ها يستحلون را دیدند يستحلون را ندیدند این نکته‌ای که می‌خواهم بگویم اصلاً مقایسه نکردند حالا مال آقای خویی مجموعه آثار آقای خویی را بیاورید ببینیم الزموم

س: یک کاری هم می‌توانستید بکنید، این يستحلون را با عرض شود يستحلون را با فاصله بنزید

س: خیلی با فاصله‌اش زدم حاجی آقا

ج: نه بنزید مال آقای خویی الزموم بنز، نه الزموم در آثار آقای خویی بنز، چون الآن من نمی‌دانم آقای خویی قاعده الزام را کجا آورده؟ در کتب اصول که آوردند ایشان در ذیل بحث استصحاب مثل مرحوم شیخ و این‌ها قاعده الزام را ذکر کردند اما در کتب فقهی‌شان نمی‌دانم،

س: در چیز فرمودند که بحث تفصیل مخالف است، بحث فقط کتاب الطهاره فرمودند و لا دلیل علی لزوم ۱۰: ۶: ۱

مخالف علی طریقه سواء ما توهّم من ان قاعده الالزام تقتضی ذلک، بلی که این‌جا را اشکال‌شان در قاعده بحث‌شان در تطبیقش است،

ج: نه نه راجع به خود الزام بحث کرده،

س: بلی قاعده الزام را الآن برایتان

ج: فکر می‌کنم در مصباح الاصول دارند کتب اصولی دارند، اما چون این‌ها مال قبل است شاید آخرین رأی ایشان نباشد اگر در همین دوره فقهی‌شان جای گفته باشند،

س: اصولش را الآن این‌جا پیدا نمی‌کنیم الزموم پیدا نشد،

ج: یاد نمی‌آید ذیل استصحاب الزام دارد یا ندارد؟ الآن در ذهنم نیامد یادم نیست که در ذیل آن‌جا قاعده الزام دارند آقایون اما نمی‌دانم به چه مناسبتی در اصول آوردند، ذیل قاعده تعارض اصول در استصحاب نیست، یعنی الآن شک دارم، دیدم بحث را خودم هم بحث کردم الآن نمی‌دانم کجای اصول به چه مناسبت؟ خود متن الزموم را بیاورید تا ایشان ببینیم به این مناسبت،

س: در کتاب‌های اصولی‌شان که پیدا نمی‌شود حتی يستحلون را هم گشتم پیدا نکردم

ج: يستحلون شاید در مبانی تکمله باشد در باب قضاء آن‌جا شاید داشته باشند،

س: این قضا و شهادت هم يستحلون را یک بحث دیگرش آمده

ج: نه در مبانی تکمله المنهاج دارند، در بحث قضای آن‌جا استدلالی که می‌کنند يستحلون را دارند، مبانی تکمله منهاج را یک و دو نیست

س: مشکل ما را حل نمی‌کند

ج: نه می‌خواهم این مشکل که آقایون توجه کردند که یستحلفون نسخه دیگر هم دارد یستحلون یا نه؟

س: در این معاصرین هم آقای زنجانی به این چیز توجه

ج: چه دارد آقا؟ بخوانید،

س: این‌جا هم کلی این‌جا نوشته منقول از آقای زنجانی بررسی نسخه

۱۵: ۸: ۱

تهذیب دلالت بر آن دارد که نسخه صحیح یستحلون است بعد اشکال اول نقل نوادر و من لایحضر برای اثبات تعارض کافی است، اشکال دوم تناسب روایت تهذیب و استبصار با لفظ یستحلفون است

ج: یستحلفون

س: آری باید حالا دید

س: چه بحثی است بحث نکاح

س: بحث خودش را باید پیدا کنیم

ج: بحث تهذیب نسخه تهذیب قطعاً دو جاست یا یک‌جاست که قطعاً مایستحلفون یک‌جایش یستحلون است این‌که نسخه صحیح تهذیب این است که خیلی عجیب این است این حرفش مگر یک چیزی شما حذف کردید و الا این مطلب ایشان که

س: نه داریم این یک نقلی کرده بود، من ببینم خودش را می‌توانم پیدا کنم

ج: دو جایی تهذیب است این‌طور نیست که بگویند نسخه صحیح یستحلون است

س: بلی باید دو‌جا دید که نسخ خود تهذیب چه است؟ بعد

ج: بلی یک‌جایش که یعنی ظاهرش این است یستحلفون است یک‌جایش یستحلفون است یک‌جایش یستحلون است،

س: نسخه شیخ یک‌جا آن بوده یک‌جا این

ج: حالا این اصلاً دو استدلال کرده، استدلال کرده اصلاً دو باب آورده ایشان، نسخه صحیح و این‌ها اصلاً چه است؟ به نظرم یک چیز،

س: نقل بوده از ایشان یکی از آقایون از ایشان نقل کرده باید نسخه چیز را،

س: باید خود متن را

س: آری خودش را پیدا کنیم،

س: احتمالاً در نکاح بحث کرده باشد

ج: در طلاق دارند خب همه‌شان دارند خود جواهر هم،

س: همان نکاح و نکاحش را مفصل بحث کرده، آقای شبیری نکاح را خیلی مفصل بحث کرده،

ج: غرض آنی که من می‌خواستم الآن اثبات بکنم دیگر اولاً این‌که واقعاً ندیدیم متعرض بشوند به این نکته اساسی، خب بلی بابا می‌خواهید ببینید، و بعد هم شواهدی را که اقامه کردیم انصافاً ترجیح نسخه حسین ابن سعید است که همان یستحلفون باشد پس یستحلون اصولاً بلی نسخه یستحلفون.